

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی- پژوهشی)، شماره 1 پاییز و زمستان 1388

دکتر جلال مرامی (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسؤل)
حبیب کشاورز (دانشجوی دوره دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران)

ابهام تناقض میان زندگی و مرگ در اشعار ابوالقاسم شابی

چکیده

از مهم‌ترین مسائلی که فکر بشر را از دیرباز به خود معطوف کرده، مسأله مرگ و زندگی است که مکاتب فلسفی ادبی و هنری معاصر نیز از آن غافل نبوده‌اند و تلاش کرده‌اند از زاویه دید خود بدان بپردازند و راز آن را بگشایند. در ادبیات معاصر عرب، ابوالقاسم شابی، شاعر تونس، از جمله کسانی است که در دیوان کم حجم خود بارها به این مسأله پرداخته و به تأثیر از انگیزه‌های مختلفی چون گرایش ادبی، بیماری قلبی، مرگ عزیزان و اعتقادات دینی، اشعاری پیرامون مرگ و زندگی سروده است. او در این اشعار تعابیر تناقض گونه ای دارد و این مقاله درصدد تحلیل و بیان، به علت این تناقض گویی است.
کلید واژه‌ها: مرگ، زندگی، شعر معاصر عربی، تناقض، ابوالقاسم شابی.

4 زندگی و آثار ابوالقاسم شابی

بدون شک شابی یکی از شعرای بزرگ معاصر جهان عرب به شمار می‌آید که تأثیر زیادی در ادبیات و شعر معاصر عرب داشته است. «ابوالقاسم شابی به سال 1909 میلادی برابر با 1327 هجری قمری در شابییه در جنوب تونس چشم به جهان گشود، پدر وی، محمد شابی از فرهیختگان جامعه آن روزگار به حساب می‌آمد که تحصیلات خود را در مصر و در دانشگاه الأزهر نزد محمد عبده در رشته حقوق به پایان رسانده بود، و بعد از آن برای به دست گرفتن منصب قضاوت به تونس باز گشت.» (الحر 1995: 60).

«پدر شابی به مقتضای شغلی، دائم در سفر بود و در نتیجه خانواده اش نیز او را همراهی می‌کرد، این سیر و سفر حدوداً 20 سال به طول انجامید و طی این مدت شابی تنها دو بار موفق شد زادگاه خویش را ببیند.» (همان: 65).

«شابی تحصیل را از همان ابتدای کودکی آغاز کرد. پدرش او را برای حفظ قرآن به مکتب فرستاد. او در 9 سالگی قرآن را حفظ کرد و در 12 سالگی به دانشگاه "الزیتونه" رفت و در قضاوت بماند پدر خویش در

تاریخ دریافت: 1388/3/9 تاریخ پذیرش: 1388/12/10

پست الکترونیکی Jalalmarami@ yahoo. com Habibkeshavarz@ gmail. com

اول

رشته حقوق تحصیل کرد و تحصیلات خود را در این رشته به پایان برد، اما به خاطر علاقه به شعر و ادبیات از قضاوت روی گردان شد و به مطالعه و سرودن شعر پرداخت.» (محمد کرو، 1954: 38).

شابی عمر بسیار کوتاهی داشت به شکلی که هنگام مرگ هنوز 25 سال را تمام نکرده بود. او به سال 1934 میلادی بر اثر عارضه قلبی که چند سال از آن رنج می برد، در بیمارستان طلیان، جهان مادی را بدرود گفت. این ادیب فرزانه با توجه به سن کم، آثاری گرانبار از خود بر جای گذاشت که مهمترین آنها دیوان شاعر به نام آغانی الحیاه است.

مهمترین آثار شابی عبارتند از:

1 **آغانی الحیاه:** شامل مجموعه اشعار وی که برای اولین بار در سال 1955 م. در قاهره انتشار یافت.

2 **الخیال الشعری عند العرب:** شامل سخنرانیهای شاعر در کنفرانسهاست. (در سال 1994 م. چاپ شده است).

3 **مذکرات الشابی:** شامل خاطرات شاعر که در سال 1966 م. منتشر شد.

4 **رسائل الشابی:** شامل مجموعه ای از نامه های شاعر به دوستانش مخصوصاً محمد حلیوی که در سال 1960 م. به چاپ رسید.

شاعر به رغم عمر کوتاه، در زندگی خویش چند مرحله متفاوت را پشت سر گذاشت که به طور خلاصه از این قرار است.

1 **مرحله تأثیر پذیری از ادبیات اندلس و مهجر:** شاعر در این مرحله ابتدا به شیوه شاعران اندلس شعر می گوید، سپس شیفته ادباء مهجر، به ویژه رماتیک جبران خلیل جبران می شود.

2 **مرحله مواجه شدن با مرگ:** این مرحله با مرگ پدر شابی آغاز می شود و این اتفاق، تأثیر بسیار زیادی بر زندگی و افکار شابی می گذارد.

3 **مرحله رنج و مصیبت:** این مرحله با شدت گرفتن بیماری شاعر مصادف است، و درد و رنج شاعر در این مرحله به حدی می رسد که شاعر از مرگ کمک می طلبد، شعرهایی که شاعر در این مرحله از زندگی اش سروده آکنده از حزن و اندوه است. (فاخوری، 1991: 704)

ثمَّ ماذا؟ هذا أنا صرت في الدنيا
بعيدا عن ليهوها و غناها
في ظلام الفناء أدفن أيامي
و لا أستطيع حتى بكاهي

(شابی، 1997: 191)

(سپس چه؟ این من هستم در جهان به دور از لهو و لعب آن هستم.
در تاریکی فضا روزهای خویش را دفن می کنم، وحتی قادر به گریه کردن بر آن نیز نیستم)

2 بررسی دو عنصر مرگ و زندگی در اشعار شابی

افکار شابی در مورد مرگ و زندگی متأثر از عوامل مختلف بوده است که عبارتند از:

1 مکتب شعری شابی: در اینجا باید گفت شاعر پیرو مکتب رماتیک است و تحت تأثیر افکار آنها، به دو مقوله مرگ و زندگی توجه بسیار می کند، آشنایی شابی با رماتیکها به واسطه مدرسه أبولو و آثار جبران خلیل جبران صورت پذیرفت.

«یکی از عقاید رماتیکها این است که آنها زندگی مادی را سرشار از رنج می دانند و می خواهند از زندگی مادی خصوصاً زندگی متمدن دوری کنند و برای رهایی از آن یا به دامان طبیعت پناه می برند و یا به تخیل متوسل می شوند و در نهایت مرگ را تنها چاره می دانند، تا شاید در زندگی اخروی به آرامش برسند، بنابراین بسیاری از روماتیکها مرگ را مثبت ارزیابی می کنند.» (محمد ولدیب 2006: 83). «درمان حقیقی درد و رنج زندگی با تسلی خاطر موقت به دست نمی آید، بلکه با دست کشیدن از زندگی و عدم رغبت به آن به دست می آید.» (همان: 95).

2 مردمی بودن شابی: شابی شاعری مردمی است و در اشعار خود توجه ویژه ای به مردم دارد و این گرایش در قصیده «اراده الشعب» به وضوح دیده می شود، بنابراین او از این رهگذر نیز به مسأله مرگ و زندگی می پردازد و از یک طرف سعی دارد زندگی با عزت و همراه با سعادت را برای خود و هموطنان خویش فراهم کند و از طرف دیگر مرگ را وسیله ای می داند برای رسیدن به عزت و سعادت که شاعر در این مواقع هراسی از مرگ ندارد بلکه با آغوش باز به سراغ مرگ می رود، البته این افکار تا حدود زیادی متأثر از عقاید دینی شاعر است. در ضمن شاعر، قرآن را از حفظ داشته، بنابراین مفاهیم قرآنی نیز در افکار وی تأثیر گذار بوده است.

3 مشکلات شابی: مشکلات شابی به دو گروه تقسیم می شود: یکی مشکلات روحی که ناشی از مرگ پدر و محبوبه اش بوده و دیگری مشکلات جسمی بواسطه بیماری اش. بیماری قلبی شاعر یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر اشعار وی است، بنابراین ما نیز به این عامل بیش از دیگر عوامل می پردازیم.

اول

ایهام تناقض در افکار شابی در مورد مرگ و زندگی

«شاعران زیادی در طول زمان به دو عنصر مرگ و زندگی پرداخته اند، اما این دو عنصر در اشعار شعرای رمانتیک نمود خاصی دارد و شابی نیز به عنوان یک شاعر رمانتیک به مسأله مرگ و زندگی حتی شاید بیش از سایر رمانتیکها پرداخته است، و مطمئناً این مسأله از روی آگاهی بوده، چرا که شاعر دیوان خود را «أغانی الحیاه» نام می‌نهد و در اولین بیت از اولین قصیده دیوانش لفظ حیات (زندگی) را به کار می‌برد، البته مرگ نیز دیگر عنصر مهم اشعار شابی است که تقریباً به یک اندازه در دیوان او به کار می‌رود.» (فروخ، 1960: 211).

کلمه زندگی و الفاظ شبیه به آن در دیوان شاعر 375 بار و مرگ نیز با مترادفهای خود 230 مرتبه در دیوان شاعر تکرار می‌شود، با توجه به این تعداد و همچنین کوچک بودن دیوان شاعر، خوانندگان و پژوهشگران دیوان او به این فکر می‌افتند که می‌توان پژوهشی مستقل و مجزا بر روی این دو عنصر در دیوان او انجام داد، اما این تفکر نمی‌تواند کاملاً صحیح باشد، چون این دو به شکلی بسیار پراکنده در دیوان او ذکر شده است و همچنین از رویه خاصی پیروی نمی‌کند و در بسیاری موارد بسته به احوال جسمی و روحی شاعر سروده شده است و با یکدیگر تناقض دارند.

به دلیل تأثیر بیماری شاعر در افکار وی ابتدا به بیماری شاعر توجه می‌کنیم و این عامل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شعر بیانگر احساس و درک گوینده آن است و این احساس بدون شک متأثر از احوال درونی و شرایطی است که شاعر قبل و هنگام سرودن شعر دارد، شرایطی مانند خوشحالی، ناراحتی، دفاع از خود و... یکی از مهمترین این شرایط که تأثیر بسیار زیادی در احساس شاعر و به همان نسبت در شعر او دارد نقص و کمبود است. این نقص و کمبود می‌تواند در نتیجه عوامل بسیاری باشد؛ عواملی مانند: زشتی چهره، عیوب جسمی، ضعف نسب و...

با نگاهی به سیر ادبیات عربی نمونه‌های زیادی را از تأثیر نقص و کمبود در اشعار برخی شعراء می‌یابیم؛ حطیئه شاعر مخضرم به خاطر همین نقص که عمدتاً ناشی از ضعف نسب بود راه هجو را در پیش گرفت و نزدیکان و حتی خودش را هجو کرد. در ابتدای عصر عباسی بشار (الفاخوری، 1986: 681) به دلیل همین نقص به هجو مردم می‌پردازد. شاید بیشترین تأثیر نقص و کمبود در ادبیات عربی در شعر ابوالعلاء معری (ر.ک. همان ص 851) نمود پیدا می‌کند، به شکلی که این شاعر به نماد بدبینی در ادبیات عرب تبدیل می‌شود.

شاید گفته شود بیماری، نقص و کمبود به شمار نمی آید، اما باید گفت برخی بیماری ها مانند بیماری قلبی که شاعر به آن دچار است نوعی نقص و کمبود به حساب می آید چون بیمار در این حالت عملاً از زندگی عادی فاصله می گیرد و کارهایی که باعث نشاط می شود، مانند ورزش و تحرک، نمی تواند انجام دهد. «بدون شک شابی هنگام فارغ التحصیلی خود و یا اندکی قبل از آن از بیماری خود اطلاع داشته، اما علائم بیماری تا قبل از سال 1329 میلادی بر او نمایان نشده بود، زمانی که پدر شابی از وی خواست تا ازدواج کند، شابی برای راضی نگه داشتن پدر و از سوی دیگر اطلاع یافتن از وضعیت بیماری خویش نزد پزشک رفت و در این دیدار بود که پزشک شاعر را از انجام هرگونه فعالیت فکری و جسمانی منع کرد» (فروخ، 1960: 76).

بعلاوه، پزشکان شابی را از دوییدن، پریدن، شنا کردن، بالا رفتن از درخت و سایر کارهایی که یک فرد عادی انجام می دهد بازداشتند و این در حقیقت گرفتن شور و نشاط طبیعی از یک انسان است، این مسأله تأثیر بسیار زیادی در شخصیت شاعر داشت و او را گوشه نشین کرد. «آن طور که از شواهد بر می آید نزدیکان و اطرافیان شاعر نیز از بیماری او اطلاع داشتند و با او به شکل دیگری رفتار می کردند و این مسأله نیز شاعر را عذاب داده و گاهی در مقابل آن از خود عکس العمل نشان می داد.» (همان: 92).

سأعیش رغم الداء و الأعداء كالنسر فوق القمه السماء (شابی، 1997: 12)

(من به رغم دردها و دشمنان همچون باز بر قله های بلند زندگی خواهم کرد.)

عوامل زیادی در حادثه شدن وضعیت روحی و اندوه وی تأثیر گذار بود که فهرست وار می توان به نکات زیر اشاره کرد:

- 1 پیشرفت بیماری وی به مرور زمان؛
- 2 ضعف جسمانی او؛
- 3 اتفاقاتی که در کودکی برای شاعر رخ داده بود؛
- 4 وضعیت بد زندگی در خوابگاه های دانشجویی؛
- 5 مرگ محبوبه شاعر و همچنین مرگ پدرش؛
- 6 توجه نکردن شابی به توصیه های پزشکان.

اول

بیماری شابی تأثیر بسزایی در گرایشهای او در زندگی و شعرش داشت و به همین علت شعر او را مملو از بدبینی می بینیم. بیماری اش باعث شد نتواند از زیباییها و لذتهای زندگی بهره کافی ببرد و در حقیقت بیماری او را اسیر خود کرده بود.

درست به همین علت است که نمی توان در همه موارد نظرات و آراء شابی را در مورد مرگ و زندگی صحیح و برگرفته از براهین عقلی و دیدگاه فلسفی او دانست، چرا که او تحت تأثیر شرایطی که در آن به سر می برده و حالتی که بر او عارض می شده، شعر می سروده است و در این صورت لزوما نمی توان نظرات او را برگرفته از دیدگاه فلسفی اش دانست؛ هر چند شاعر اشعاری دارد که خلاف این امر را نشان می دهد و در آن با بهره گرفتن از مفاهیم دینی و دیدگاههای عقلی شعر سروده اما تعداد این ابیات بسیار کم و محدود است و اصولاً همین تناقض یکی از دلایل نگاشتن این مقاله بود. البته ما سعی نداریم صحت و سقم افکار وی را مورد بررسی قرار دهیم، بلکه می خواهیم افکار او را در این زمینه بررسی کنیم و آن را در شعر او نشان دهیم. به طور خلاصه می توان در مورد تأثیر بیماری شاعر در افکارش چنین گفت:

اندوه و بدبینی شاعر تا حد زیادی به بیماری او بر می گردد و از پیامدهای بیماری او می توان به محرومیت از لذتهای معمول زندگی دنیوی اشاره کرد، هر چند عوامل دیگر را نمی توان در شکل گیری افکار شاعر درباره زندگی و مرگ نادیده گرفت؛ عواملی مانند مرگ پدر و محبوبه شاعر، به دوش کشیدن مسؤلیت یک خانواده با وجود سن کم و تأثیر پذیری از افکار جبران خلیل جبران.

همان طور گفته شد تناقض یکی از خصوصیات بارز شعر شابی در این زمینه است او گاهی اظهار می کند که زندگی را دوست دارد و دیگران را نیز به دوست داشتن آن تشویق می کند:

إذا الشعب يوماً أراد الحياة

فلا بد أن يستجيب القدر

ومن لم يعانقه شوق الحياة

تبخر في جوها و اندثر(شابی، 1997: 67)

(اگر روزی ملت (ها) بخواهند زندگی (آزاد و سعادت مند) کنند، باید قضا و قدر خواست و اراده آنان را استجابت کند.

و هر کس که شوق به زندگی او را در آغوش نگیرد در فضای آن بخار می شود و از بین می رود) در جایی دیگر کاملاً برعکس فکر می کند و از زندگی ابراز تنفر می کند و مرگ را تنها نجات دهنده خود از این زندگی می داند:

فسرتُ و ناديت يا أمّ هيا

إلى فقد عذبتني الحياة (همان: 152)

(پس حرکت کردم و گفتم ای مادر (مرگ) بیا که زندگی مرا عذاب داده است.)

جالب اینجاست که این تناقض را هنگام پرداختن به مرگ نیز به همراه دارد. در جایی مرگ را شیرین و ناجی خود می داند و می گوید:

فصبر علی سخط الزمان و ما تصرفه الشؤون فلسوف ینتذک المنون و یفرح الروح السجین
(همان: 127)

(بر مشکلات روزگار و آنچه انجام می دهد صبر پیشه کن که به زودی مرگ تو را نجات می دهد و روح زندانی مسرور می شود.)

و در جایی دیگر از مرگ می هراسد و نفرت خود را از آن بیان می کند:

یا موت قد مزقت صدری و قصمت بالأزراء ظهری
و رمتنی من حائق، و سخرت منی آی سخر(همان: 234)

(ای مرگ سینه ام را شکافتی و با مصیبتها کمرم را شکستی و مرا در اوج آسمان مورد هدف قرار دادی و مرا چه سخت مورد تمسخر قرار دادی!)

او مرگ را حقیقت می داند، اما یک حقیقت تلخ:

حقیقه مره یا لیل مبغضه الموت لکن إلیها الورد و الصدر(همان: 58)

(ای شب! مرگ یک حقیقت تلخ و دردناک است اما سرانجام محتوم همه موجودات است.)

اینک به این مسأله می پردازیم که آیا در اشعار شابی در مورد مرگ و زندگی تناقض وجود دارد یا خیر؟ اگر تناقض وجود دارد علت آن چیست؟ در ابتدا باید به این نکته پی ببریم که اصولاً نگاه او به مرگ و زندگی چگونه است؟ آیا این دو را یک پدیده مادی می داند و یا بالعکس آن دو را پدیده های متافیزیکی می داند یا به عبارت دیگر آیا به عنوان یک شاعر رمانتیک به مرگ و زندگی نگاه می کند یا خیر؟

بیشتر کسانی که در مورد شابی تحقیق و پژوهش کرده اند معتقدند ریشه این تناقضها را باید در بیماری و وضعیت جسمانی و همچنین مرگ عزیزان شاعر دانست. این گروه معتقدند هرگاه از شدت بیماری شاعر کاسته شده و یا شاعر بیماری خود را فراموش کرده، او از زندگی لذت می برده و اشعاری می سروده که در آنها زندگی را ستایش می کرده است (ر.ک: حر، 1995: 15؛ محمد کرو، 1954: 33).

برای مثال زمانی که شاعر محبوبه ای زیبارو می بیند، بیماری خویش را فراموش می کند و همه چیز را زیبا می بیند و مانند کسی که غرق در لذتهای زندگی است آواز سرخوشی سر می دهد:

أراک و تحلو لدی الحیاه و یملاً نفسی صباح الأمل
و تنمو بصدری ورود عذاب و تحنو علی قلبی المشتعل(شابی، 1997: 183)

اول

(تورا می بینم و زندگی برابم شیرین می شود و آکنده از صبح امید می شوم.
 گل‌های زیبا در سینه ام رشد و نمو پیدا می کند و قلب سوزانم بر من رحم و شفقت می ورزد)
 این گروه عقیده دارند که شاعر چون در کودکی و نوجوانی زندگی تقریباً مرفه‌ی داشته و زیر سایه پدر بوده
 با مرگ پدر و شدت گرفتن بیماری اش از زندگی بیزار می شود و تاب و توان مقابله با سختیهای زندگی را از
 دست می دهد، «شابی پدر خویش را بسیار دوست داشت. مرگ او ضربه ای مهلک بر پیکر شاعر بود. خود
 شاعر در این باره می گوید: إنه أفهمنی معانی الرحمة و الحنان و علمنی أن الحق خیر ما فی هذا العالم و أقدس
 ما فی هذا الوجود» (عبدالوهاب، حسن حسنی، بی تا: 294) اشعاری نیز در دیوان او وجود دارد که این ادعا را
 اثبات می کند؛ برای مثال زمانی که او از کودکی خود سخن می راند، بسیار مثبت می اندیشد و زندگی را
 دوست دارد و کودکی را همچون خواب شیرین می داند:

لله ما أحلى الطفولة إنها حلم الحياه عهد كمعسول الرؤى ما بين أجنحة السبات

(شابی، 1997: 162)

(کودکی چه شیرین است!؛ چرا که رؤیای زندگی است، عهدی است مانند رؤیا‌های شیرین در میان
 بالهای خواب)
 و یا در جای دیگر کودکی را با بهار همراه می کند، بهار که رمز زندگی و نشاط است و دقیقاً در مقابل
 مرگ قرار
 می گیرد:

إن الطفولة تهتز في قلب الربيع ريانه من ريق الأنداء في الفجر الوديع

(شابی، 1997: 169)

(کودکی در قلب بهار (زندگی) به وجد و طرب می آید چونان گل که از آب شبنم در انتهای صبح سیراب
 می شود)

شاعر هنگامی که از محبوبه خویش سخن می گوید بیماری اش را به باد فراموشی می سپارد و محبوبه
 اش را شیرین تر از زندگی می داند، زمانی که زیباییهای زندگی جلوی چشمان شاعر نمایان می شود، او عزم
 خود را جزم می کند تا غم و اندوه را از دل بزدايد و به سراغ زندگی جدید، پر از نشاط و امید برود:

اسكنی یا جراح واسکتی یا شجون

مات عهد النواح و زمان الجنون

و اطلّ الصّباح من وراء القرون

فی فجاج الردی قد دفنت الألم (همان: 194)

(ای دردها آرام باشید و ای غم‌ها ساکت شوید/ زمان ناله کردن و جنون به سر آمد/ و صبح از پس قرن‌ها سر زد / درد و رنج را در راه‌های مرگ به خاک سپرده ام.)

و در جای دیگر با لحنی صریح تر می گوید:

الوداع الوداع یا جبال الهموم

یا ضباب الأسی یا فجاج الجحیم (شابی، 1997: 195)

(خداحافظ! خداحافظ! ای کوه‌های غم! ای مه اندوه! و ای راه‌های جهنم!)

شاعر خود نیز به این علت پی برده بود؛ برای مثال زمانی که زیبایی‌های زندگی به او رو می کند او با توجه به اینکه به آنها اعتراف می کند، اما این نکته را نیز متذکر می شود که تنها اوست که بیچاره است و نمی تواند از زیباییها لذت ببرد:

ما للمیاه نقیّه حولی و ینبوعی مشوب (همان: 18)

(چرا آنها در اطراف من صاف و زلال است و چشمه من گل آلود!)

شاعر همین که می خواهد بدون درد و رنج بیندیشد و مانند سایر مردم از زندگی لذت ببرد، بیماری به سراغش می آید و این مسأله که او نمی تواند مانند سایر مردم زندگی کند و باید به زودی با زندگی وداع کند، او را آزار می دهد:

یا بنی أُمی تری أین الصّباح قد تقضی العمر و الفجر بعید

خبروا قلبی فما أفسی الجراح کیف طارت نشوه العیش الحمید (همان: 179)

(ای برادران من عجب! چه شده! صبح کجاست؟ عمر سپری شد و فجر دور است/ زخم‌های درد چقدر رنج آور است قلبم را با خبر سازید که چگونه سرمستی زندگی باسعادت پرواز کرد «ورفت».)

خود شابی بیان می کند به خاطر بیماری است که آرزوی مرگ می کند. او قلب مریض خود را صدا می زند و از او می خواهد که در برابر مرگ تسلیم شود:

جفّ سحر الحیاه یا قلبی الباکی فیهنا نجرّب الموت هیّا (همان: 193)

(ای قلب گریان من! جادوی زندگی خشک شد، پس بیا مرگ را تجربه کنیم، بیا!)

شاعر در تلاش برای لذت بردن از زندگی مانند سایر مردم به شراب و وصف آن روی می آورد، البته نه به این معنا که او شراب می نوشیده، بلکه توصیفی از شراب به شیوه صوفیان ارائه می دهد:

قد سکرنا بحبنا و اکتفینا یا مدیر الکؤوس فاصرف کؤوسک
 واسکب الخمر للعصافیر و النحل و خل الثری یضمّ عروسک (همان: 339)

(ای گرداننده جامها «ای ساقی» جامه‌ایت را از ما بگردان (به سراغ دیگران برو) چه ما از عشق سرمستیم و بدان بسنده کرده ایم و شرابت را برای گنجشک‌ها و زنبورهای عسل بریز و به خاک اجازه بده تا عروس تو را در بر گیرد.)

این ابیات ناخودآگاه ابیات خمربه ابن فارض را در گوش طنین انداز می‌کند:
 شربنا علی ذکر الحیب مدامه سکرنا بها من قبل أن یخلق الکرم
 (ابن فارض، 1980: 179)

(با عشق محبوب شرابی نوشیدیم و از آن سرمست شدیم، پیش از آن که تاک خلق شود.)
 اما زمانی که چنگال مرگ، محبوبه شاعر را از او می‌گیرد، شاعر این واقعه را ظلم روزگار می‌داند، بنابراین بر روزگار می‌تازد و تنها راه نجات از این زندگی و رنجهای آن را مرگ می‌داند:

یا أیها القلب الشجی إلام تخرسک الشجون
 رحماک قد عذبتنی بالصمت و الدمع الهمتون
 مات الحیب و کلُّ ما قد کنت ترجو أن یکون (شابی، 1997: 126)

(ای قلب غم زده! تا کی درد‌ها تو را خاموش می‌کنند/ خدا بر تو رحم کند با سکوت و اشک ریزان مرا عذاب دادی، محبوبم و هرآنچه بدان دل بسته بودی از بین رفت.)

هر چند تناقض بین آراء شابی در رابطه با مرگ و زندگی را می‌توان به این مسائل یعنی بیماری و مرگ عزیزان او نسبت داد، اما این عوامل نمی‌تواند به تنهایی تأثیر گذار باشند، بلکه باید برای این تناقض علل دیگری نیز جست، هر چند با نگاه آماری به دیوان شاعر می‌توان تا حدود زیادی تأثیر این عامل «بیماری و مرگ عزیزان» را اثبات کرد، به این شکل که شاعر قبل از مرگ پدر و محبوبه اش و شدت گرفتن بیماری دید مثبت تری نسبت به زندگی داشته و بعد از مرگ پدرش و سایر مسائل، از این رویه روی می‌گرداند و از زندگی متنفر می‌شود و بیشتر ابیاتی که از این زمان به بعد می‌سراید در ابراز انزجار از زندگی است.

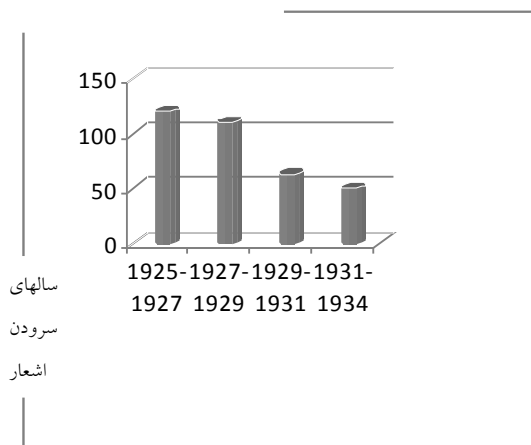
البته نمی‌توان به طور قطع و یقین چنین نظری داد؛ چرا که او مثلا در قصیده «نشید الجبار» که در سال

1934 یعنی سال وفاتش سروده تماما از زندگی سخن می‌گوید و بر مرگ می‌تازد:

سأعیش رغم الداء و الأعداء کالنسر فوق القمه السماء (شابی، 1997: 12)

(من بر خلاف دردها و دشمنان همچون باز بر بالای قله های بلند، زندگی خواهم کرد).
 آماری که در ادامه می آید با مطالعه دقیق دیوان و استنتاج افکار او به دست آمده است، البته مسائلی از این قبیل را نمی توان به شکل ریاضی و آمار بیان کرد، اما به هر حال تا حدودی راه گشاست.
 تنظیم این آمار بر اساس سالهای سرودن اشعار صورت گرفته و ده سال پایانی زندگی شاعر، یعنی بین سالهای 1925 تا 1934 را در بر می گیرد. این آمار به بروز چند واقعه مهم در زندگی شاعر تکیه دارد، یکی به سال 1929 که همزمان با مرگ محبوبه شاعر و اطلاع از وخامت بیماری اش است و دیگری به سال 1930 که مصادف با مرگ پدر وی است:

تعداد تقریبی ابیات شاعر در مورد نگاه خوش بینانه به زندگی



در نمودار بالا سیر نزولی دید مثبت شاعر نسبت به زندگی و اشتیاق به آن به وضوح دیده می شود. وی تا قبل از سالهای 1929 و 1930 زندگی تقریباً راحتی داشته و به همین دلیل در اشعارش نسبت به زندگی دید مثبت تری دارد، اما بعد از مرگ پدر و معشوقه اش این دید رو به ضعف می نهد و سیر نزولی طی می کند و اشعار او در این زمینه نیز تقلیل می یابد.

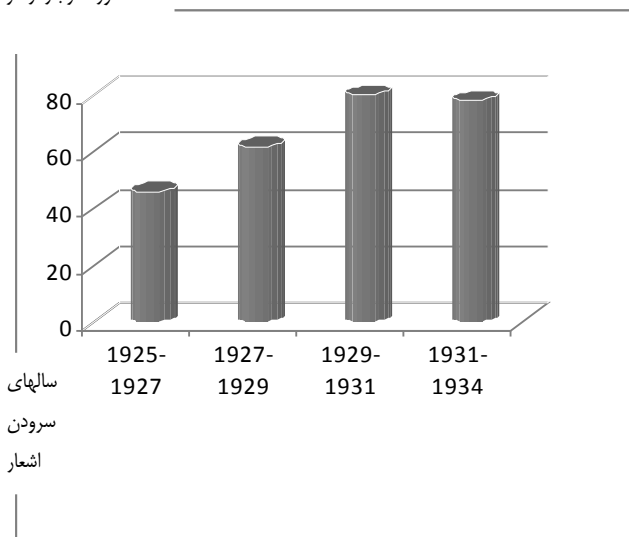
اول

حال با بررسی این آمار در مورد مرگ و مترادفهای آن، پی می‌بریم که این آمار در مورد مرگ کاملاً برعکس است، یعنی شاعر تا قبل از سالهای 1329 از مرگ هراس زیادی ندارد و مانند سایر مردم عادی به مرگ می‌نگرد، اما بعد از مرگ پدرش و وخامت بیماری اش از مرگ تنفر پیدا می‌کند و آن را ظالم می‌انگارد.

اودر عین حال که از مرگ متنفر است، گاهی آن را شیرین می‌داند، اما نه به این معنا که مرگ را دوست داشته باشد و تنفر از مرگ را فراموش کند بلکه به این خاطر که مرگ را راهی برای رهایی از زندگی پر از رنج و سختی می‌داند.

نمودار زیر تعداد تقریبی ابیات شاعر در مورد انزجار وی از مرگ را نشان می‌دهد و سیر صعودی آن به شکل ملموسی قابل مشاهده است:

تعداد تقریبی ابیات شاعر در مورد انزجار از مرگ



با نگاهی به نمودار بالا به این نکته پی می‌بریم که شاعر هر اندازه که مشکلات را تجربه می‌کند تنفر بیشتری از مرگ پیدا می‌کند به شکلی که در فاصله بین سالهای 1929 تا 1931 که سالهای مرگ پدر و

معشوقه وی و اطلاع از وخامت بیماری اش است، بیشترین تعداد ذکر مرگ را دارد و در اکثر این اشعار از مرگ ابراز تنفر می کند.

پس از بررسی تأثیر مشکلات جسمی و مرگ عزیزان شاعر بر نگاه او به مرگ و زندگی، اکنون آراء دیگران را در مورد وجود یا عدم تناقض در نگاه شاعر نسبت به مرگ و زندگی به بحث می گذاریم.

برخی ادباء معتقدند تناقض موجود بین دو عنصر مرگ و زندگی در افکار شابی ناشی از عاملی متافیزیکی است و معتقدند شاعر به خاطر اینکه خود را از وطن اصلی و آسمانی خویش دور می داند، دوست دارد به همان وطن بازگردد و مرگ را تنها راه بازگشت به آن وطن می داند و از سوی دیگر با این جهان مادی و مردم آن روبه رو است، از این رو دچار تناقض می شود، به عبارت دیگر این افکار را بر گرفته از عقائد رمانتیکها می دانند (سند، 2001: 15).

شاعر مرگ را پلی می داند که او را به زندگی واقعی رهنمون می سازد و از این زندگی آکنده از درد و رنج رها می سازد:

شردت عن وطنی السماوی الذی ما کان یوما واجما مغموما (شابی، 1997: 35)

(من از آن وطن آسمانی خود که هیچ گاه تیره و تار نبود، دور شدم.)

شاعر زندگی بر کره خاکی را نوعی مرگ می داند چرا که آن را جدایی از زندگی و حیات واقعی می داند که قبلا از آن برخوردار بوده است و زندگی مادی را تا زمانی که با ماده سروکار دارد همه رنج و عذاب می پندارد. (فروخ، 1960: 75)

او معتقد است خداوند وی را در تاریکی این دنیا انداخته تا دوره ای را در تبعید و زندان به سر ببرد و سختیهای این جهان را بچشد:

أنت أنزلتني إلى ظلمة الأرض و قد كنت فی صباح زاه (شابی، 1997: 138)

(تو مرا به تاریکی زمین فرود آوردی در حالی که من در صبحی درخشان به سر می بردم.)

به همین خاطر او زندگی مادی را بر نمی تابد و آرزو می کند که ای کاش از زنجیرهای ماده رهایی یابد و همچون نور در فضا شناور شود:

لیتني لم أفد إلى هذه الدنيا ولم تسبح الكواكب حولی

لیتني لم يعانق الفجر أحلامی ولم يلثم الضیاء جفونی

لیتني لم أزل - كما كنت - ضوءاً شائماً فی الوجود غیر السجین (همان: 181)

اول

ای کاش به این دنیا نیامده بودم و ستاره ها در اطرافم شناور نبود/ ای کاش سپیده رؤیاهایم را در آغوش نگرفته بود و نور بر پلک هایم بوسه زده بود/ ای کاش پیوسته - همانگونه که قبلا بودم - چون نوری در وجود منتشر بودم نه زندانی در آن.

این عقاید باعث می شود تا شاعر همراهی برای خود در زمین نیابد، به همین دلیل هم خود را اسیر جسم می داند و هم از مردم نیز کناره گیری می کند و از این ناحیه نیز در غربت به سر می برد:

ما فی وجود الناس من شیءٍ یرضی فؤادی أو یسر ضمیری
فإذا استمعت حدیثهم ألفیته غثاً یفیض برکّه و فتور(همان: 176)

(در وجود مردم چیزی نیست که قلبم را راضی کند یا درونم را خوشحال کند / زمانی که به سخنان آنها گوش می کنم آن را بی ارزش می بینم که سرشار از ضعف و سستی است.)
و در جای دیگر نیز می گوید:

عیشه للجمال و الفن أبغیها بعیدا عن أمتی و بلادی (همان: 62)

(به دور از ملت و کشورم، زندگی را برای زیبایی و هنر می خواهم.)

با توجه به مفهوم این ابیات می توان نشانه های از مکتب هنر برای هنر را دید؛ چون شاعر معتقد است زندگی فقط برای هنر است.

البته شاعر در برخی موارد در مقابل زیبایی زندگی مادی سر تعظیم فرود می آورد و آن را به وضوح بیان می کند و به شکلی دچار تناقض گویی می شود:

یا نای أحلامی الحبیبه یا رفیق صبابتی لولاک مت بلوعتی و شقوتی و کآبتی

(همان: 62)

(ای نای رؤیاهای دوست داشتنی ام! ای رفیق عشق من! اگر تونودی به خاطر سوز عشق، بیچارگی و اندوهم می مردم.)

در پرداختن به آراء شایبی در مورد مرگ و زندگی نباید تأثیر ادبیات مهجر خصوصا جبران خلیل جبران را نادیده گرفت، هر چند برای بررسی این تأثیر باید مطالب زیادی نگاشته شود، که در اینجا مجالی برای ذکر آن نیست، اما در پایان نمونه ای از آن را بیان می کنیم:

جبران در مورد خوشبختی می گوید:

وما السعاده فی الدنیا سوی شیخ یرجی فان صار جسما ملّهُ البشر (جبران، 1985: 34)

(خوشبختی در دنیا فقط شبی است که به آن امید بسته می شود، اگر خوشبختی به جسم مبدل می گشت، بشر از آن دلزده می شد.)

شابی نیز در همین موضوع چنین می سراید:

وما السعاده فی الدنيا سوى حلم ناءٍ تُصَحِّي له أيامها الأَمَم (شابی، 1997: 119)

(خوشبختی در دنیا فقط رؤیایی است در دوردست، که ملتها روزگار خویش را در پی آن قربانی می کنند.) با نگاهی به این دو بیت شدت تأثیر جبران بر شابی را درک می کنیم، به شکلی که الفاظ در مصراع اول هر دو بیت یکسان است.

نتیجه

ظاهراً در اشعار شابی تناقضاتی در مورد دو پدیده مرگ و زندگی دیده می شود که می توان این تناقضات را در موارد زیر تحلیل و تبیین کرد:

- شاعر گاهی تحت تأثیر باورهای دینی و گرایشهای افلاطونی خود شعر سروده است که، در این موارد مرگ را دوست داشته، اما این دوست داشتن ناشی از دیدگاه بدبینانه و تشاؤمی نیست، بلکه بعد متافیزیکی دارد.

- در برخی موارد اشعار شاعر تحت تأثیر مکتب رمانتیسم است، که در آن از زندگی مادی و تعاملات آن رنج می برد و مرگ را طلب می کند، که در این نمونه از اشعار، تشاؤم به شدت وجود دارد.

- مرگ عزیزان، چون پدر و محبوبه نگاهی بدبینانه به زندگی در او به وجود می آورد و از این رو، مرگ خود را طلب می کند.

- بیماری او در ایجاد نگرشی متفاوت با باورهای دینی وی و متناسب با دیدگاه رومانتیکی اش بی تأثیر نبوده است.

کتابنامه

- 1 ابن فارض؛ دیوان؛ الطبعة الثانية، بیروت: دار صعب، 1980.
- 2 احمد فؤاد، نعمات؛ شعراء ثلاثة (ابراهیم ناجی، ابوالقاسم شابی، الأخطل الصغیر): الطبعة الأولى، بیروت: الهیئة العربیة العامه للكتاب، 1987.
- 3 خلیل جبران، جبران؛ المواقب؛ الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسه نوفل، 1985.
- 4 حر، عبدالمجید؛ ابوالقاسم شابی کوکب السحر؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1995.
- 5 شابی، ابوالقاسم؛ دیوان؛ تعلیق یحیی شامی، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر، العربی، 1997.

شماره	مجلهٔ زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق)	156
		اول
6	دیوان؛ الطبعة الأولى، بیروت: دارالعودة، 1988.	
7	عبدالوهاب، حسن حسنی؛ مجمل تاریخ الأدب التونسي؛ الطبعة الأولى، تونس: مكتبة المنار، بی تا.	
8	فاخوری، حنا؛ الموجز فی الأدب العربی و تاریخه؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالجيل، 1991.	
9	_____؛ الجامع فی تاریخ الادب العربی؛ الادب القديم، الطبعة الأولى، بیروت: دارالجيل، 1986.	
10	فروخ، عمر؛ شابی شاعر الحب و الحیاة؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالعلم للملایین، 1960.	
11	محمد کرو، ابوالقاسم؛ شابی حیاته شعره؛ الطبعة الثانية، بیروت: مكتبة الحیاة، 1954.	
12	محمد ولدی، سیدی؛ الجمالیات الرومانسیه راهنیتها و حدودها؛ الطبعة الأولى، قاهره: دار الآفاق، 2006.	
13	سند، حازم؛ الکأبه فی أشعار شابی، سایت الدفاع، 2001. www.al-difaa.com	